

کوچه ی بن بست تهمت و افترا ! (چاپ شده در شهروند ، کانادا ، ۲۰۰۱)

نیلوفر بیضایی

دوستان گرامی نشریه ی شهروند،

از آنجا که مدیر فستیوال کلن در مصاحبه با خبرنگار شما به نکاتی اشاره کرده اند که با واقعیت همخوانی ندارد ، ناچارم علیرغم اینکه پیش از این در کیهان لندن کل ماجرا را یکبار شرح داده ام ، اینبار بخشهای دیگری را که تا امروز نمی خواستم در مطبوعات مطرح کنم توضیح بدهم .

تاکنون این نمایشنامه ها به نوشته وکارگردانی من در فستیوال کلن اجرا شده اند : "مرجان، مانی و چند مشکل کوچک" (۹۶-۱۹۹۵)، "بازی آخر" (۹۷-۱۹۹۶)، "سرزمین هیچکس" (۹۸-۱۹۹۷)، "چاقو در پشت"، نویسنده: کاوه اسماعیلی (۹۹-۱۹۹۸)، "رویاهای آبی زنان خاکستری" (۲۰۰۰-۱۹۹۹). امسال قرار بود نمایش جدیدم "سه نظر درباره ی یک مرگ" (نویسنده: مینا اسدی، کارگردان نیلوفر بیضایی) در این فستیوال بروی صحنه برود. تا تاریخ ۲ اکتبر هنوز بروشوری از فستیوال در اختیار من که یکی از شرکت کنندگان بودم ، قرار نداشت و اصلا نمی دانستم که بجز ما چه گروههایی قرار است در فستیوال شرکت کنند . بدین ترتیب گمان می کردم که بروشور فستیوال هنوز چاپ نشده است. در همین روز بصیر نصیبی به من زنگ زد و از من سوال کرد که آیا واقعیت دارد که امسال قرار است گروههایی از جمهوری اسلامی دعوت شوند؟ من به ایشان گفتم که این بحث را چند سال است که فلاح زاده دارد می کند ، اما گمان نمی کنم واقعا دست به چنین کاری بزند . بعد از این مکالمه با آقای نصیبی به مجید فلاح زاده زنگ زدم و پرسیدم که آیا بروشور جشنواره چاپ شده یا نه ؟ ایشان گفتند ، بلی و من اظهار تعجب کردم که چگونه من شرکت کننده هنوز این بروشور را ندارم. آقای فلاح زاده گفتند که تصمیم داشته اند در روزهای آینده آن را برایم بفرستند . خواهش کردم که سریع برایم فکس کنند. ایشان هم بروشور را فکس کردند . در بروشور دیدم که همراه نام کارهای ما تبعیدیان ، "تعزیه موسی و شبان" و "مویه جم" از قطب الدین صادقی که از ایران دعوت شده اند نیز ذکر شده است. در عین حال با کمال تعجب دیدم که سمیناری تحت عنوان "سمینار تاثیر ایرانی در تبعید" قرار است برگزار شود که محض رضای خلق خدا ، حتی یک سخنران تبعیدی هم قرار نیست در آنجا حضور داشته باشد و موضوع تمام سخنرانها نیز به "تاثیر ایران امروز" بر می گردد . در کنار نام کلیه ی سخنرانان نوشته شده بود (از ایران) و علاوه بر اینها یک خانم آلمانی نیز قرار است درباره اینکه "رقص چیست؟" سخنرانی کند. پس آقای طالعی خبرنگار شما متوجه شوند که این ترکیب سخنرانها از همان آغاز نیز همین بوده است و این ادعا که تعیین این ترکیب سخنرانها تحت تاثیر "جو منتشج" از دست آقای فلاح زاده در رفته است ، هیچ صحتی ندارد.

از سوی دیگر نام "جاده ابریشم" بنظر آشنا آمد . بیاد آوردم که درست دو هفته پیش در شهر مولهایم آلمان جشنواره تاتری به سرپرستی آقای روبرتو چولی و با همکاری و حضور سفیر جمهوری اسلامی تحت همین عنوان برگزار شده است که طبیعی است در آن صرفا چهار گروه تاتری از ایران دعوت شده اند و با هیچ هنرمند تبعیدی نیز در این زمینه تماسی برقرار نشده است. پیش از اینکه قضیه را روشن تر کنم ، اجازه بدهید به این مورد اشاره کنم که در تلفن دوباره ای که بلافاصله به آقای فلاح زاده زدم تا تعجب خودم را از این آش شله قلمکار ابراز کنم ، به ایشان گفتم که بصیر نصیبی مرا از این قضیه مطلع کرده و چرا خود ایشان زودتر ما را در جریان تصمیمات ناگهانی شان نگذاشته اند. این تنها باری بود که در این مکالمه من از بصیر نصیبی نام بردم . اینکه آقای فلاح زاده در مصاحبه با آقای طالعی مدعی می شوند که موفق شده اند مرا "قانع" کنند ، اما من گفته ام باید با آقای نصیبی مشورت کنم (نقل به معنی) ، دروغی بیش نیست و من نمی فهمم کسی که به خودش اجازه می دهد واقعیت را تحریف کند ، چگونه می تواند با وجدان خود کنار بیاید. کسانی که مرا و کارهایم را می شناسند ، مدتهاست بدین نتیجه رسیده اند که من کله شق تر از آنم که نصیحت پذیر باشم ویا مانند بسیاری دیگر با حرفهای هر کس به سویی کشیده شوم.

نکته ی دیگری که آقای فلاح زاده هم در این مصاحبه و هم در نامه ی سراسر ناسزایی که در پاسخ به اطلاعاتیه ی ما نوشتند و در فستیوال نیز پخش کرده اند، بدان اشاره کردند . ایشان می گویند "خانم بیضایی چرا دو سال پیش که بهرام بیضایی در فستیوال چولی شرکت کرد ، معترض نشدند...". اولاً که باید تاریخ و زمان را تصحیح کنم و بگویم که دعوت آقای چولی از بهرام بیضایی و شرکت نمایش او "کارنامه بنادر بیدخش" در مولهایم پنج سال پیش ، یعنی سال ۱۹۹۸ انجام شده است و نه اینگونه که ایشان ادعا می کنند ، دو سال پیش . دوما اینکه آقای بیضایی پس از ۹ سال بیکاری ، یعنی بعد از اینکه تمام طرحهای پیشنهادی اش یکی پس از دیگری رد شده بود و بعد از اینکه بارها اعتراض خود را به صورت کتبی به سیاست حذف جمهوری اسلامی اعلام کردند ، توانستند در آن سال یک نمایش بروی صحنه ببرند. روبرتو چولی در سال ۹۶ کار بیضایی را به همراه دو کار دیگر از ایران به مولهایم دعوت کرد. در آن سال بجز گروههای از ایران از گروههایی از کشورهای دیگر آسیا نیز

دعوت شده بود و این همان کاری است که آقای فلاح زاده نیز بعداً تقلید کردند. آقای چولی امسال برای اولین بار است که برنامه‌ی خود را تحت عنوان فستیوال تاتر ایران در مولهایم و با حضور سفیر جمهوری اسلامی برگزار می‌کند. دعوت از بیضایی طبق معیارهای آن زمان بنظر می‌رسید که مستقل از دولت انجام گرفته است. این همان ادعایی است که آقای فلاح زاده امروز دارند که دعوت مستقل از گروهها ممکن است و ما می‌گوییم، نه، جمهوری اسلامی اگر نفعی در ماجرای نداشتن باشد، براحته‌ی جلوی خروج آن را می‌گیرد.

در آن سال هیچیک از ما نمی‌دانستیم که آقای چولی هوادار خاتمی و اینکه اهداف ایشان چیست. ما ایشان را دورادور و بعنوان یک کارگردان دست چهارم، پنجم تاتر ایتالی الاصل که در آلمان کار و زندگی می‌کند، می‌شناختیم. بهمین دلیل من و آقای فلاح زاده و بسیاری از تاتریهای خارج از کشور به مولهایم رفتیم، تا کاری از یک کارگردان پر سابقه‌ی تاتر و سینما که در تمام این سالها، حتی در خطرناکترین دوران، یک لحظه سکوت نکرد و فریاد اعتراضش به سانسور و سرکوب در تمام این سالها بلند بوده است، کسی که بدلیل باج ندادن به سانسورچیان در تمام این سالها بیشترین فشار را از سوی دستگاه سانسور جمهوری اسلامی متحمل شده، یعنی بهرام بیضایی برویم.

پیش از شروع نمایش، روبرتو چولی صحبتی بزبان آلمانی کرد که باعث شد من در همانجا متوجه شوم که جریان چیست. آقای چولی شروع کرد و تعریف و تمجید از سید محمد خاتمی و اینکه ایشان عجب انسان متمدن و فرهیخته‌ای است و بعد گفت که آقای خاتمی چنان فرهیخته‌اند که لطف کرده‌اند و به این کارگردان پیر تاتر و سینما (یعنی بهرام بیضایی)، پس از سالها امکان کار کردن داده‌اند!!! متن صحبتی چولی چنان چندان آور بود که من همانموقع خواستم که بلند شوم و سالن را ترک کنم. اما ترجیح دادم بمانم، کار را ببینم و بعد از نمایش با پدرم صحبت کنم و موقعیت را برایش شرح دهم. پس از پایان نمایش در هر موقعیتی تلاش کردن تا با پدرم تنها شوم و با او صحبت کنم. ناگهان متوجه حضور چند ریشو شدم که مرتب در اطراف ما و هر کس که تلاش می‌کرد با او تنها صحبت کند، پرسه می‌زنند. مهدی هاشمی و پرویز پورحسینی که از کودکی آنها را می‌شناختم و اینک بعنوان بازیگران نمایش در آنجا حضور داشتند، توانستند بسیار کوتاه با من حرف بزنند و بالاخره من در فرصتی به پدرم شرح دادم که ماجرا چیست. او را از محتوای سخنان چولی که بزبان آلمانی انجام شده بود، آگاه کردم و به او گفتم که گمان می‌کنم چولی و همدستانش می‌خواهند از حضور او استفاده کنند تا چهره‌ی دولت خاتمی را بیارایند. پدر من از جریان هیچ اطلاعی نداشت و تنها می‌دانست که چولی در ایران بوده و از وی دعوت کرده تا به مولهایم بیاید و کارش را اجرا کند. در عین حال حضور ریشوهای مراقب شدیداً آزارش می‌داد، اما بدون وحشت از آنها هر چه در سر داشت بزبان آورد. او همچنین در مصاحبه با روزنامه‌های آلمانی، از جمله "زوددویچه سایتونگ" شجاعانه به وجود سانسور در ایران اعتراض کرد. توضیحات من باعث شد که از جریان باخبر شود و عکس العملش نسبت به سوء استفاده‌ی جمهوری اسلامی از وجود شخصی چون او که هرگز با سانسورچیان سازش نکرده است، بیشتر. بیضایی ۲۰ سال استاد دانشگاه تهران در رشته تاتر و سینما بود و پس از انقلاب از دانشگاه تهران اخراج شد. چند سال بعد، زمانی که دیگر کسی از استادان نمانده بود، بسراغ او آمدند و از او دعوت کردند که دوباره به دانشگاه بازگردد. می‌دانید پاسخ او چه بود؟ گفت در حالیکه اکثر شاگردان من یا کشته شده‌اند و یا در زندانهای شما اسیرند، حضور من در دانشگاههای شما هیچ معنی ندارد. او با وجود اینکه در سخت‌ترین شرایط مالی زندگی می‌کرد و تنها منبع درآمد ثابتش که کار در دانشگاه بود، از او گرفته شده بود، حاضر نشد برای سر و سامان دادن به زندگی اش هم که شده، شرایط آنها را بپذیرد.

فکر می‌کنید آدم زیرکی چون چولی که بدون مشورت با دولت ایران هیچ کاری نمی‌کند، چرا مقدمه سازی سازشهای فرصت طلبانه اش را با دعوتی بظاهر بی ضرر از بیضایی که روحش هم از اهداف ایشان خیر ندارد، آغاز می‌کند. تجربه‌ی سال ۹۶ در مولهایم لاقلاً باید به آقای فلاح زاده این آگاهی را می‌داد که امکان دعوت مستقل از گروهها در چنین شرایطی ممکن نیست. پس چگونه است که ایشان اینک که در پاسخ به اعتراض ما بجای برخورد منطقی با مسئله، اینگونه بر می‌آشوبند و طوری که انگار "مچ گیری" کرده‌اند، "افشاء" می‌کنند که من، یعنی نیلوفر بیضایی را چند سال پیش که بهرام بیضایی به مولهایم دعوت شده در آنجا دیده‌اند و تعجب می‌کنند که چرا من در همانسال اعتراض نکردم.

ایشان گویا نوشته‌های مرا در نشریات خارج از کشور نخوانده‌اند و یا بی‌خبرند که من جزو کسانی هستم که از همان آغاز دولت خاتمی به این مردم فریبی جدید حکومت ولایت فقیه برای نشان دادن چهره‌ای متمدن از خود، معترض بوده‌ام. نکته‌ی دیگر اینکه مگر ما معترضین امسال که مولهایم جشنواره‌ای با حضور سفیر جمهوری اسلامی برگزار کرد، بدان اعتراض کردیم؟ فستیوال مولهایم و آقای چولی از همان سال ۹۶ هویتشان بر ما معلوم شد و اکنون نیز به یکی از دلالت‌های محبت برای آقای خاتمی بدل شده‌اند. امثال ایشان که متاسفانه اکثراً ایرانی هستند، در میان ما کم نیستند. ما وقتی به مجموع یک سیاست معترضیم و این اعتراض را در نوشته‌هایمان و در گفته‌هایمان اعلام می‌کنیم، لزومی ندارد که مورد به مورد دنبال دلالتا بیفتیم و به یکی یکی آنها اعتراض کنیم. آنها خود دست خود را رو کرده‌اند.

حالا این سوال پیش می‌آید که چرا امسال به تغییر سیاست فستیوال کلن معترضیم. ما همکاران این فستیوال بوده ایم، گمان می‌کردیم که این فستیوال قرار است منعکس کننده‌ی صدایی باشد که به سانسور و کشتار

معترض است ، صدای هنرمندانی که چاپ آثارشان در ایران جرم محسوب می شود، نمایشنامه هاشان امکان اجرا شدن در ایران ندارد، هنرمندانی که این حکومت در تمام این سالها به هر شکل ممکن تلاش کرده است تا صدایشان را حذف کند . هنرمندانی که در تبعید بسر می برند. ما تابحال گمان می کردیم که آقای فلاح زاده نیز خود یکی از همینگونه هنرمندان است. اما نه ، ایشان امسال بناگهان تصمیم گرفته اند ، طبق گفته ی خودشان سر به هر گوشه ی دنیا ، از جمله به جمهوری اسلامی بزنند و به جهانیان ثابت کنند که در ایران فقط قتل و کشتار انجام نمی شود ، بلکه فرهنگ نیز جریان دارد. مگر ایشان توریست هستند یا یک خبرنگار اروپایی بیخبر از واقعیات جاری در ایران . فستیوال کلن امسال همزمان با سالگرد قتلهای زنجیره ای نویسندگان ، یعنی بخشی از نمایندگان فرهنگ اعتراض در ایران بود که برگزار شد . فستیوالی که در سالهای گذشته به اعمال غیر انسانی حکومت ایران می تاخت ، آیا امسال چه کرد ؟ برای رعایت حال از ایران آمده ها شاید ، سکوت. این همان خطری است که ما پیش بینی می کردیم و شد . و این تنها یک نمونه است. بجای بیانیه ای بیاد نویسندگان جانباخته ، آقای مدیر فستیوال نامه ای در هشت صفحه در فستیوال کلن وبه قلم خود پخش می کنند و در آن نیلوفر بیضایی ، پرویز صیاد ، ستار لقایی ، ابراهیم مکی و خلاصه تمام امضاءکنندگان اطلاعیه ی اعتراضی را به باد فحش و ناسزا می گیرند. دستشان درد نکند !

بخش دیگری از دو یا سه مکالمه ی تلفنی آقای فلاح زاده و من به بخشی دیگر از همکاران ما بر می گردد که در اطلاعیه ی ما نیز بدان اشاره شده است. آقای فلاح زاده برایم تعریف کردند که امسال نیز بعنوان بیننده در فستیوال چولی حضور داشته اند و گویا چند جمله ای نیز صحبت کرده اند ، اما آقای چولی به ایشان اجازه ی صحبت نداده است . ایشان گفتند که آقای علیرضا کوشک جلالی ایشان را تهدید کرده اند که چون لحن ایشان باعث بر خوردن به قبای سفارتیان شده است و برای به ایران رفتن آقای کوشک جلالی ممکن است مشکلی درست شود، کارشان را در فستیوال شرکت نخواهند داد. البته آقای فلاح زاده و بازیگران آقای جلالی توانستند ایشان را راضی کنند که کار ایشان در فستیوال اجرا شود. اما چه اتفاقی می افتد؟ علیرضا کوشک جلالی یکروز پیش از اجرای کارش در فستیوال ناگهان غیب می شود و به ایران سفر می کند و بازیگران او کار (زناشویی آنارشیستی) را بدون حضور کارگردان اجرا می کنند. علیرضا کوشک جلالی کیست؟ کارگردان تاتری است که حدود ۱۵ سال در آلمان زندگی کرده است ، پناهنده ی سیاسی و معترض به رلیم تهران بوده است . اما ناگهان در حدود چهار سال پیش سر از تهران در می آورد و نمایش "مسخ" خود را در فستیوال فجر اجرا می کند ، در مصاحبه های گوناگون از مقامات وزارت ارشاد که به او امکان کار کردن داده اند ، تشکر می کند و از آن ببعد نیمی از سال را در ایران و نیم دیگر سال را در خارج ازکشور کار می کند. در ایران نمایشهایی باب طبع دولتیان بروی صحنه می برد و در اینجا نمایشهایی باب طبع اینجاییان بروی صحنه می برد . چنین کسی که معیارها و پرنسیپهای مشخص نیست و بنوعی "هم از آخور می خورد و هم از توبره" بخود اجازه می دهد برای ما در اینجا تعیین تکلیف کند و آنوقت آقای فلاح زاده بارها و بارها نازش را می کشند و ما نیز باید در کنارش در فستیوال حضور پیدا کنیم و دم بر نیاوریم؟! از امثال آقای جلالی در ایران بعنوان اعتصاب شکن استفاده می شود . زمانیکه صدای هنرمندان معترض داخل در گلو خفه می شود ، آقای جلالی را بدانجا می برند تا بجای آنها در فستیوال "فجر" شان شرکت کنند . آقای فلاح زاده اما از ایشان آنچنان حمایت می کنند که انگار از خود ، و در همان متن سراسر ناسزایشان از ایشان و همکار دیگر محمد علی بهبودی بعنوان "سمبلهای هنر یاد می کنند. ببینید کار ما به کجا رسیده است ! بعد تاکید مرتب بر روی این نکته که کار هنرمند را باید در یک پروسه دید. پروسه ی نزولی امثال آقای جلالی که با شنیدن نام جمهوری اسلامی زمانی رگهای گردنشان بیرون می زد و خونهای بزمین ریخته شده را یادآوری می کردند، به کجا منتهی شده است؟ به اینجا که امروز کوچکترین "توهینی" را به حکومت اسلامی بر نمی تابند و همنشین ارشادیها شده اند ، پذیرفتن سانسور برایشان جزو بدیهیات است و حتی ارتباط با هر کس را که با جمهوری اسلامی مخالف است بر نمی تابند تا مبادا برای امکان کارشان در ایران مشکلی ایجاد شود. عجب پروسه ای ! همه سیر تحولاتشات صعودی است و ما ایرانیان عزیز ، به اقتضای مصلحتهای شخصی و اهداف جاه طلبانه ی خود به فقهپرا سقوط می کنیم ، به جایی که آقای جلالی در آن قرار دارند و آقای فلاح زاده و فستیوال کلن در راه پیوستن بدان هستند.

آقای فلاح زاده در مصاحبه با خبرنگار شهروند "مچ" خود را نیز می گیرند و می گویند ، اول می خواستیم از علی رفیعی دعوت کنیم ، اما کارش توقیف شد ! پس ایشان و فستیوالشان بدنال توقیف نشدگانند و نه کسانی که در ایران کارهایشان توقیف می شود و یا امکان کار کردن نمی یابند. سوال من این است که این ارتباط و "پلهای" هوایی و زمینی را با چه کسانی می خواهند بزنند؟ ایشان آیا بدنال "دیالوگ" با دولت ایران هستند یا با صدای در گلو خفه شده ی ملت ایران ؟ چرا ایشان برای علی رفیعی این امکان را فراهم نمی کنند که کار توقیف شده اش را در خارج از کشور بروی صحنه ببرد و بجای او تعزیه ی "موسی و شبان" را دعوت می کنند؟

پس استقلال ایشان و اعتقادشان به عدالت اجتماعی چه شد؟ عدالت را برای غالبین می خواهند یا مغلوبین؟ در مصاحبه شان می گویند به "تبعید" معتقد نیستند و بعد با سوءاستفاده از نام تبعید سمیناری برپا می کنند که در آن از همه چیز ، از جمله رقص و محصولات هنری داخل صحبت می شود و (کم مانده بحث محیط زیست جهانی و تغذیه ی حیوانات و جانوران را نیز بدان بیفزایند) بجز تبعید و حتی اشاره ای به وجود مجموعه ای

بنام هنرمندان تبعیدی . آیا حذف تبعیدیان و انکار وجود تبعید همان هدفی نیست که جمهوری اسلامی سالهاست دارد دنبال می کند؟

موضوع آخری که لازم است بدان اشاره کنم ، حمله ی دوستانه ی آقای فلاح زاده است به ایرج جنتی عطایی. ایشان تعجب می کنند که آقای عطایی که یکی از امضاء کنندگان اطلاعیه ی اعتراضی به سیاستهای جدید فستیوالشان هستند، چگونه است که دو تن از بازیگرانشان به ایران رفت و آمد می کنند. لازم به توضیح است که ما بهیچوجه اجازه نداریم که از بازیگری که می خواهد در کاهایمان شرکت کند بخواهیم که پاسپورتش را نشانمان بدهد تا ببینیم به ایران می رود یا نه. وقتی بازیگری چارچوب کار ما را بپذیرد (و چه کس است که نداند نمایش "پرومته در اوین" محتوایی ضد جمهوری اسلامی دارد) و در این چارچوب در کاری بازی کند ، دیگر اهمیتی ندارد که چه پاسپورتهای دارد. ما با پاسپورت ایرانی مخالف نیستیم ، بلکه با کسانی مخالفیم که بعد از پس دادن پاسپورت پناهندگی و سفر به ایران به سفیران جمهوری اسلامی و دایه های مهربانتر از مادر این حکومت تبدیل می شوند . در جلسات فرهنگی و هنری ما شرکت نمی کنند تا مبادا برای ایران رفتنشان مشکلی پیش آید . چشمشان را بروی واقعیات جامعه ی ایران می بندند و برای تامین منافع حقیر خود به توجیه یک حکومت ضد انسانی می پردازند و خود را پرچمدار "گفتمان فرهنگی" نیز معرفی می کنند.